

يك گوشه از تاريخ

اطلاع بر تاريخ اسلام با اينكه خود در خور اهميت بسيار است براي ما از دو نقطه نظر مفيد است اول از نقطه نظر ديانت و دوم از نظر ملي زيرا ايرانيان از بدو ظهور اسلام تارويزي كه قسمت عمده از شرق و غرب عالم زير فرمانروائي مسلمانان در آمد همواره خدمات شاياني به عالم اسلام کرده و هميشه در تمدن اسلام عامل مؤثري بوده و قسمت عمده از آداب و رسوم و علوم و معارف از ناحيه ايرانيان در ميان مسلمان انتشار يافته است .

بنابراين اطلاع بر تاريخ اسلام هم حائز اهميت بسيار است و هم براي ما سودمند مي باشد گرچه راجع به تاريخ اسلام اقوال مستشرقين بقدری زياد و مختلف است كه در اين وادي نويسنده بلكي حيران خواهد شد زيرا هر کدام از مستشرقين مخصوصاً در شخصيت مؤسس اين اساس تعبيرات مختلف کرده اند و شايد بعضي هاهم از مرحله تحقيق و تاريخ نويسي دور افتاده اند و ميتوان گفت كه دسته از مستشرقين و مورخين روي پايه احساسات شخصي و حتي مذهبي چيزهائي نوشته اند كه خواننده بخوبي ميتواند قضاوت كند از چه نقطه نظر چنين نوشته شده است .

بنابراين كسي كه ميخواهد وارد اين مرحله شود ناچار است در ميان اينهمه اقوال مختلف قسمتي را كه بيشتر با منابع تاريخي تطبيق ميشود و بحقيقت نزديكتر است انتخاب نمايد .

اينك آقاي شيخ محمد سعيد لطفی كه يكي از دانشمندان عرب است قسمتهاييرا از منابع موثق تاريخي انتخاب و بوسيله راديو بزبان عربي انتشار داده است و اينجانب هم ترجمه آن را بضميمه بعضي قسمتها كه از جاهاي ديگر جمع آوري شده است بعرض خوانندگان گرامي ميرساند بديهي است چون تمام يادداشتهاي را كه در اين خصوص جمع آوري شده است نميتوان در مجله چاپ كرد قسمتي از آنها را براي نمونه عرض ميرساند . قدرت الله مشيري

میهن پیغمبر

در زمان جاهلیت جزیره العرب از طرفی زیر نفوذ ایران و از طرفی هم زیر نفوذ حبشی ها بود ولی ناحیه حجاز نه تحت تبعیت این دو دولت بود و نه دولت روم که در آنوقت دولتی مقتدر و همسایه حجاز بود در آنجا نفوذی داشت زیرا اقتضای آب و هوا و طبیعت مردم آن ناحیه طوری بود که حجاز را از هر گونه نفوذ خارجی مصون و محفوظ میداشت.

با اینکه کشور حجاز آزاد و زیر نفوذ خارجی نبود ولی جز وجود خانه کعبه که قبایل عرب هر ساله بآنجا آمده و طواف میکردند و مختصر اهمیت تجارنی که داشت یعنی واسطه تجارت یمن و فلسطین بود اهمیت دیگر نمیتوان برای آنوقت حجاز قائل شد مردم حجاز بیشتر بت پرست بودند و از همه جای حجاز برای ادای مراسم دینی بمکه میآمدند و عده کمی از یهودیان هم که از فشار رومیها بآنجا پناهنده شده بود در آنجا مسکن داشتند همچنین عده هم مسیحی و حبشی بودند که در اقلیت واقع شده و بدین واسطه غالباً کشمکشهای نژادی و مذهبی در حجاز روی میداد.

در جاهلیت کشور یمن بکلی زیر نفوذ حبشیها درآمد بود و از طرف حکومت حبشه شخصی موسوم به (ابرهه) بر آنجا فرمانروائی داشت ابرهه از نقطه نظر اینکه مشاهده کرد رفتن اعراب از طرف جزیره العرب بمکه و اجتماع آنها در يك نقطه معین ممکن است بنفوذ او که یکنفر اجنبی است لطمه وارد آورد ب فکر افتاد که بتکده مانند خانه کعبه در یمن بنا کنند و مردم را تشویق نماید که بجای زیارت خانه کعبه برای ادای مراسم دینی بآنجا بیایند ولی بمناسبت اینکه شالوده خانه کعبه را ابراهیم و اسماعیل گذارده بودند اعراب از زیارت آن خانه دست برنداشتند لذا ابرهه سپاهی تهیه کرد که برود و خانه کعبه را بکلی منهدم سازد و خود ابرهه در پیشاپیش اردو سوار بر فیل شده رو بمکه رهسپار شد.

در آن هنگام کلیدداری خانه کعبه بمهدی عبدالمطلب بود.

عبدالمطلب و بزرگان مکه همگی تصمیم گرفتند که برای دفاع از خانه کعبه با اتباع خود بجلاوردوی ابرهه نروند و حفظ خانه کعبه را بدست پيش آمد و تقدير گذاردند از قضا مرض آبله در اردوی ابرهه شیوع پیدا کرد و عده زیادی از آنها تلف شده خود ابرهه هم مبتلا بدین مرض شد و بدون اینکه جنگی رخ دهد به یمن برگشت بنابراین خانه کعبه هم از خطر مصون ماند. این پيش آمد یعنی بسبب اردوی مهمی که فرمانده آن سوار بر قیل بود و برای خرابی خانه کعبه آمده بودند و بدون هیچ گونه جنگی مراجعت کردند و خانه کعبه از خطر محفوظ ماند در نظر اعراب خیلی واقعه مهمی بشمار رفت از اینجهت آنرا مبداء تاریخ قرار داده و آن سال را عام القیل نام نهادند و آیه الم تر کیف فعل ربك باصحاب قیل تا آخر آیه که در قرآن است اشاره بهمین موضوع میباشد.

در این سال آمنه بنت وهب زوجه عبدالله كوچكترین فرزندان عبدالمطلب حامله بود و اتفاقاً خرد عبدالله هم در همان سال وفات نموده آمنه پس از فوت او گرامی ترین فرزندان عرب را بوجود آورد این خبر بزودی بعبدالمطلب رسید و عبدالمطلب هم با کمال خوشحالی و سرور آمده بچه را گرفت و از جهت تیمن و تبرک بدور خانه کعبه طوف داد و اسم او را محمد گذارد. در آنوقت در حجاز معمول بود که بیشتر بچه هارا بدایه میدادند محمدا هم بحلیمه بنت ذریب سپردند که او را شیر داده و تربیت کند حلیمه محمدا در بادیه برده و پنج سال تمام او را تربیت نمود پس از پنج سال محمدا بملکه آورده و او را بدست مادرش آمنه سپرد.

آمنه برای زیارت قبر عبدالله پدر محمد و دیدار اقوام خود بامحمد بمدینه رفت در مراجعت از مدینه آمنه در راه مرد و محمد بی پدر و مادر شد از آن بعد ام ایمن کنیز عبدالله از او سرپرستی میکرد.

حضرت محمد از آن تاریخ در دو دبستان تربیت شد یکی یتیم بودن دیگر دبستان فقر و آیه زیر که در قرآن است اشاره بهمین موضوع میباشد

(الم یجدک یتیمًا فاقوی و وجدک ضالا وهدی و وجدک عائلا فاغنی)
فاما الیتیم فلا تقهر واما السائل فلا تنهر واما بنعمة ربک فحدث)

محمد تاروقتی که جدش عبدالمطلب زنده بود در تحت سر پرستی او بود و پس از مرگش ابوطالب عموی او عهده دار سر پرستی محمد شد ولی هر دو آنها بینهایت او را دوست میداشتند از این جهت در سفری که عبدالمطلب بشام رفت محمد را هم همراه خود برد .

در اوایل عمر محمد هم مانند موسی گله چرانی میکرد ولی بعداً شروع بتجارت کرد و در کار تجارت بقدری امانت بخرج داد که او را محمد امین گفتند . در نتیجه شهرت حضرت محمد بامانت خدیجه دختر خویلد که ثروتمند ترین و محترم ترین زنهای قریش بود. او را اجیر کرد و مال التجاره بدست او سپرد که بشام برود و بفروشد در این تجارت سود فراوانی نصیب خدیجه شد و همین سبب شد که خدیجه تعلق خاطری با او پیدا کرده از او درخواست کرد که خدیجه را بزنی خود اختیار کند .

پیغمبر در اول باور نمیکرد که ممکن است چنین پیش آمدی اتفاق افتد از اینجهت بکسی که حامل یقوام خدیجه بود گفت چگونه ممکن است بانوی بزرگ قریش شوهر یتیمی مثل مرا اختیار کند ولی بعداً فهمید که خدیجه کاملا باین امر رضایت لذا برای اجراء مراسم عقد با بعضی از خویشان خود بخانه خدیجه رفت در موقع بستن پیمان عروسی ابوطالب عموی پیغمبر خطبه بمضمون زیر خواند (پسای خداوندی را سزا است که ما را از نواده های ابراهیم واسماعیل و معدومضر قرار داده است و سادات خانه کعبه را بدست ما داده) تا آخر خطبه سپس پیمان عروسی میان خدیجه و پیغمبر بسته و مردی که تمام زندگی را بتلاخی فقر و یتیمی گذرانده بود شوهر خانم شریف و ثروتمندی مانند خدیجه شد .

چیزی نگذشت که پیغمبر شروع کرد بعبادت وتفکر . در بالای کوه حرا غاری بود که پیغمبر هر سال تمام ماه رمضانرا در آن غار مشغول عبادت

و تفکر بود وقتی که ماه رمضان تمام میشد بخانه خدیجه مراجعت میکرد .
چند سال بدین منوال گذشت و در ظرف این مدت پنجمین غالباً خوابهایی میدید که مشعر بر نبوت بود تا اینکه سن بیستمین بچهل سالگی رسید و موقع آن شد که نبوت خود را اظهار نماید .

برای اولین مرتبه درغار حراء این آیه بیستمین نازل شد (اقرء باسم ربك الذی خلق خلق الانسان من علق اقرء و ربك الاكرم الذی علم بالقلم عام الانسان ما لم يعلم)

بیستمین باحال غیر عادی بخانه خدیجه مراجعت کرد و قضیه را برای خدیجه نقل نمود خدیجه او را آرام کرد و گفت قسم بکسی که جان خدیجه در دست اوست تو بیستمین این امت خواهی شد و خدا تو را یاری خواهد کرد زیرا بسیاری از مکرم از قبیل راست گوئی صله رحم مبهمان نوازی و کمک به بیچارگان و غیره در تو هست .

چند ماه دیگر وحی بر بیستمین نازل نشد تا اینکه برای دومین مرتبه درحالیکه بیستمین خواب بود این آیه بر او نازل شد (یا ایها المدثر قم فانذر و ربك فكبر وثیابك فطهر والرحز فاهجر ولا تمنن تستكثر ولربك فاصبر)
بیستمین از خواب برخاسته و قضیه را برای خدیجه نقل کرد خدیجه نبوت بیستمین را تصدیق کرد و ایمان آورد بنابراین اولین کسی که مسلمان شد خدیجه بود .

بیستمین صفات نیکوی بسیار داشت که از جمله صفت عفو و اغماض و میانه روی و اعتدال در هر چیز بود بدیهی است این صفات اندکی از بسیار صفات خوب بیستمین است .

بیستمین اول شروع بدعوة خویشان و همسایگان و نزدیکان خود کرد و آنها را از بت پرستی منصرف نموده برای راست هدایت نمود .
از جمله اصحاب بیستمین که خیلی زود ایمان آورد و در وقتی که

همه پیغمبر را استهزاء میکردند او بنبوت پیغمبر تصدیق کرد ابو بکر بود از اینجهت پیغمبر عائشه دختر او را گرفته و باقی صدیق او را مفتخر ساخت .
انتشار دین جدید که اساس آن روی توحید و مبارزه بابت پرستی بود کفار را ناراحت کرده از اینجهت بر علیه اسلام و مسلمانان با تمام قوی قیام کردند زیرا میدیدند هر روز مردم دسته دسته بدین جدید متمسک شده و اساس دین اسلام مستحکم تر میشود .

بعضی از آنها او را دیوانه میخواندند و بعضی میگفتند که محمد جاه طلب است اگر او را ریاست بدهند از دعوت دست بر میدارد و دست نه هم معتقد میبودند که بایستی با او جنگ کرده و او را کشت عده زیادی از مسلمانان هم برای اینکه موقتاً آتش فتنه خوابیده شود حبشه رهسپار شدند .

یکی از مخالفین بزرگ پیغمبر که بعدها مسلمان شده و خدمات زیادی به عالم اسلام نمود عمر بود غیر از او هم عده زیادی از بزرگان عرب از قبیل ابوسفیان پدر معاویه و عمر و عاص فاتح مصر و نافع بزرگ عرب و خالد بن ولید فاتح شام و غیره بودند که در این راه کمال مخالفت را با پیغمبر نموده ولی بعداً هر کدام عامل مهمی در پیشرفت اسلام شدند .

مخالفین پیغمبر بعد از اینکه عده از مسلمانان حبشه رفتند عمرو عاص را نزد پادشاه حبشه فرستادند که پادشاه را بر علیه مسلمانان تحریک نموده و آنها را از حبشه اخراج نماید ولی پادشاه حبشه پس از اینکه از آئین آنها اطلاع پیدا کرد و فهمید که مسلمانان بر علیه بت پرستی و ذنابل اخلاق مبارزه مینمایند مزاحم آنها نشده آنها را بحال خود گذارد .

بدین ترتیب اسلام شروع به پیشرفت نموده و مسلمانان هم در راه ترقی و پیشرفت آن جد و جهد وافق کردند تا اینکه قسمت عمده ممالک آباد دنیا را تحت تصرف و اختیار در آوردند .
بقیه دارد

قدرت الله مشیری